تراز عقل و عشق در دیوان ملای روم

نبوی آبیز، محمدحسین

عقل و عشق در مثنوی و دیوان کبیر و دیگر آثار جلال الدین محمد،نمودی متقابل دارند.البته این‏ عقل که در مقابل عشق قرار می‏گیرد به احتمال قریب‏ به یقین همان عقل جزوی است که اسیر دیو نفس‏ است و گرنه،معقول‏هایی بالاتر از معقول‏های‏ متعارف بر عاشق سالک منکشف می‏شود.

غیر از این معقول‏ها،معقول‏ها یابی اندر عشق با فروبها

چون ببازی عقل در عشق صمد عشر امثالت دهد یا هفتصد

به نظر می‏رسد که در«مثنوی»عقل،وجود واحدی دارد که در شرایط متفاوت،قلب ماهیت‏ می‏کند و پارادوکس‏وار در تمام شرایط،عقل نامیده‏ می‏شود و جلوه‏ها و آثار متفاوتی دارد.عقل رها از نفس و حواس با عقل مغلوب نفس و نیز«عقل‏ مفلسف»که پا را از گلیم خویش درازتر نموده و خیالات را به عنوان شناخت حق،قبله خود ساخته‏ است(4/6/1906)

ملای روم به حسب آثار و جلوه‏ها و نشانه‏های‏ عقل،آن را به انواعی نظیر عقل جزوی(م/464) و عقل کسبی(9/4/1961)و عقل مفلسف(م/ 1904)و عقل عرشی(م/5/620)و عقل کل(م/ 2/1/981)و عقل موهوبی(م/1965)و عقل‏ ایمانی(م 41987)و عقل عقل(م/1/ 12510)و عقل کلی(م/2/981)و عقل‏ دوراندیش(م/2/2340)تقسیم کرده است.

پدیده عقل،نزد مولوی،اهمیت شایانی دارد. مرحوم علامه جعفری در این مورد می‏گوید:«اگر خردمندانی در تاریخ پیدا شده که درباره عقل و تعقل،قیافه مخالف به خود گرفته‏اند،از آن جهت‏ نبوده است که آنان حقیقتا عقل را چیز لغو و بیهوده‏ یا مضر می‏دانستند،بلکه اشخاصی بسیار آگاه و هشیاری مانند«جلال الدین محمد»و«کانت»بودند که می‏خواستند قلمرو عقل جزوی و تجربی را معین‏ کنند...و الا هیچ انسان عاقلی نمی‏تواند منکر آن‏ شود که بدون تعقل،کره خاکی ما نه تنها جنگل‏ حیوانات می‏شود،بلکه به تیمارستانی مبدل‏ می‏گردد که قابل تصور نیست.»(1)

جلال الدین محمد بلخی عقل را در مقابل نفس‏ «رسول ذالجلال»(م/4/2310)و نورانی و نیکو طالب(م/3/2560)و عاقبت بین(م/2/ 1552)و شریف(م/2/3514)و مشرق آفتاب‏ معرفت(م/2/43)و عیسی وجود آدمی(م/2/ 1857)و لنگر کشتی وجود آدمی در طوفان حوادث‏ روزگار(م/3/4314)و عین بهار و بقا(م/1/ 2062)و خلیل قلمرو وجود(م/2/3322) معرفی می‏کند و حتی کفر و فرعونی هر کافری را از نقصان عقل می‏داند(م/2/1540)و وجه تفریق‏ انسان از حیوان را وجود عقل می‏داند (م/1/3333)با این تفاصیل،هنگامی که سلطان‏ عشق،خیمه به صحرای وجود می‏زند،دیگر عقل‏ با عشق به وحدت می‏رسند و در این هنگام، سلطنت از آن عشق است و عقل تغییر ماهیت‏ می‏دهد،زیرا جلال الدین محمد،در یک تمثیل‏ عالی و خردمندانه،عقل را سایه آفتاب حق دانسته‏ است و«سایه را با آفتاب او چه تاب»(م/4/12-2111)

در موارد زیر،عقل مورد نکوهش مولوی نیز قرار گرفته است:

الف-وقتی مشتری عقل،مات زحل نفس‏ بشود(م/2/1553)،از نظر مولوی غلبه نفس بر عقل،موجب تقویت نفس و بالعکس موجب‏ تقویت عقل خواهد بود.

زان که با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی،و بد گفت شد

نفس با نفس دگر چون یار شد عقل جزوی عاطل و بی‏کار شد

م/2/20-21

و نیز

آن خر عیسی مزاح دل گرفت‏ در مقام عاقلان منزل گرفت

زان که غالب عقل بود و خر ضعیف‏ از سوار زفت،گردد خر نحیف

وز ضعیفی عقل تو،ای خربها این خر پژمرده گشته‏ست اژدها

ب-شناخت مبتنی بر عقل جزوی مانند شناخت مبتنی بر عقل و عقل(عشق)یقینی نیست، لذا عقل جزوی،مورد نکوهش قرار می‏گیرد. چنانکه در حکایت طوطی و بقال،اهل عقل و قیاس‏ را که مبادی مأخوذ از عالم مادیات را«سلم سماوات‏ معانی مجرده»قرار می‏دهند را به باد تمسخر می‏گیرد.زیرا شناخت،آنها را مانند شناخت‏ طوطی از جولقی و نیز شناخت پیل که در خانه‏ای تاریک بود،مبتنی بر وهم و ظن می‏دان‏ د(م/1/5/263 و م/4/1296 و م/3/1559).

ج-شیطان،عقل جزوی را اغفال می‏کند (م/6/998)

د-عقل جزوی،انسان را به ورطه حلول و اتحاد می‏افکند(م/5/4150)

هـ-عقل جزوی،در جستجوی روزی بی‏رنج‏ است(م/2/2509)

ی-عقل جزوی،سود جوست(م/2/1861) اما عشق در چشم مولانا،جایگاهی بس والا دارد،چنانکه آن را وصف ایزدی می‏داند (م/5/2192)لذا وصف و شرح این عشق، در هزاران مثنوی نخواهد گنجید.

شرح عشق ار من بگویم بر دوام‏ صد قیامت بگذرد و آن ناتمام

زان که تاریخ قیامت را حد است‏ حد کجا؟آنجا لا که وصف ایزد است

عشق را پانصد پر است و هر پری‏ از فراز عرش تا تحت الثری

م/5/93-2191

و در جای دیگر،عشق را همچون روح در خاکستان غربت دنیا و همچون مصطفی در میان‏ کفار معرفی کند.

این عشق همچو روح در این خاکدان غریب‏ مانند مصطفاست به کفار آمده

همچون بهار سوی درختان خشک ما آن نوبهار حسن به ایثار آمده

پنهان بود بهار ولی در اثر نگر زو،باغ زنده گشته و در کار آمده

گر عشق را نبینی در عاشقان نگر منصوروار،شاد سوی دار آمده

م/5/49 و 47-2545

عشق هم مانند عقل نزد جلال الدین،مراتب و ظهوراتی و آثار مختلفی دارد:مثلا میل اضداد به‏ همدیگر اعم از زن و مرد،نوعی عشق است

(م/3/19-4417).

جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش‏ جفت جفت و عاشقان جفت خویش

هست هر جزوی ز عالم جفت خوان‏ راست همچون کهربا و برگ کاه

آسمان گوید زمین را مرحبا با توام چون آهن و آهن‏ربا

آسمان مرد و زمین زن در خرد هر چه آن انداخت این می‏پرورد

م/3/4404

حرکت استکمالی موجود است(م/5/ 3860)و میل اجزای همجنس و غیر همجنس به‏ یکدیگر در چشم مولوی در قلمرو عشق قرار دارند و نیز عشق‏های مجازی مذموم و عشق‏های مجازی‏ که قنطره حقیقت‏اند و حتی عشق از لون مذکر و طبیعی،مورد توجه جلال الدین قرار گرفته است.

و بالاخره بزرگترین رسالت عارف ما در مثنوی‏ و دیگر آثارش مبذول به تحریض آدمیان به گذر از عشق‏های مجازی به حقیقی است که همواره سعی‏ می‏کند مخاطبانش را از میدان جاذبه‏های دنیایی‏ برهاند و در میدان مغناطیسی مقدم عشق الهی قرار بدهد.زیرا عشق الهی بهار است و دیگر هادی(م/ 3/507)و این عشقی است که چشم عاشق را به‏ ماسوی،کور می‏کند(م/3/2365)و مبتنی بر وحی است(م/6/4682)و عشقی است که در شعاع آفتاب معرفت،آن آگاهی عاشق گسترش‏ می‏یابد و دانای به بواطن امور می‏گردد(د/2/82- 8581)و موجب آرامش و سکینه دل عاشق‏ می‏شود(فیه 64)و فلسفه‏ای آفرینش از نظر ملای‏ رومی،همین عشق خالی از شایبه مجاز و نفس پرستی است.

مختصری راجع به عشق و عقل از منظر آثار مولوی سخن گفتیم.شایسته است که وجوه تمایز عقل و عشق را در ترازوی سنجش جلال الدین مورد داوری قرار دهیم.در اینجا این نکته لازم بذکر است‏ که در نزد عارف ما،عقلی که در برابر عشق، نمودی داشته باشد،عقل جزوی است و عقلی که‏ با عشق همگام باشد،در عشق مستحیل می‏شود. اکنون عقل و عشق،همچون تار و پودی هستند که‏ هر دو در جهت یک غایت،تنیده می‏شود و عین‏ همدیگرند.

اما در ترازوی سنجش جلال الدین،عقل‏ جزوی همچون کلوخی از باران مرگ می‏هراسد و عشق،همچون سنگی استوار و پابرجا و شوخ مرگ‏ را به استهزاء می‏گیرد(م/5/429)و هنگامی که‏ عشق فربه شود،قهرا عقل(جزوی)روبه لاغری‏ خواهد رفت(د/5/2346).عشق تولید توحد روحی می‏کند و از عقل توزع روحی پدید می‏آید (م/4/3288-م/2/1711)و لا ابالی عشق، بهره‏جویی را می‏کشد،در حالی که عقل،سودجو و محاسبه‏گر است(م/6/77-1973)عقل‏ جزوی مانع حرکت استکمالی عشق است.

مرغ دلم باز پریدن گرفت‏ طوطی جان،قند چریدن گرفت

اشتر دیوانه سرمست من‏ سلسله عقل دریدن گرفت

جرعه آن باده بی‏زینهار بر سر بر دیده دویدن گرفت

د/1/18-5416

عقل،در بند راحتی است و عشق،محنت‏ جوینده است(د/5/2065)کار عقل،سباحت در دریاست و پایان کارش غرق است و عشق،چون‏ کشتی بود بهر خواص(م/4/1409-1403)غالبا مقرون به رهایی است و مهمترین وجه ممیز عقل و عشق آن است که عقل با اکراه و عشق،با اشتیاق به‏ کوی حقیقت قدم می‏گذارند.

«ائتیا کرها»مهار عاقلان‏ «ائیتا طوعا»بهار بی‏دلان

م/3/75-4473

عقل در آستان عشق،بو الحکمی است که‏ بو جهل می‏شود(م/1/14-1513)زیرا عقل، محصور حدود و ماده و عشق بینای به ماورای ماده‏ است.(د/1/23-1522).

و نهایت آنکه این عقل تاجر پیشه حسابگر، وقتی از کف ابرسان عشق افیونی بخورد،همچون‏ جیحون که به عشق دریا می‏رود محو دریای عشق‏ خواهد شد.(د/4/20301/20296)

ماییم چو می جوشان،در خم خراباتی‏ گر چه سر خم بسته است،از کهگل پنداری

از جوشش می کهگل شد بر خم رقصان‏ و الله که از این خوشتر نبود به جهان کاری

د/5/68-27567

دغدغه دیگر ملای رومی در تقابل عقل و عشق‏ مساله شبه افکنی عقل است که موجد کاستی سنگ‏ و هنگ عقل،در نزد وی می‏شود.

صد هزاران زاهل تقلید و نشان‏ افکند شان نیم و همی در گمان

که به ظن تقلید و استدلالشان‏ قایم است و جمله پر و بالشان

شبهه‏ای انگیزد آن شیطان دون‏ درفتند این جمله کوران سرنگون

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‏تمکین بود

م/1/39-2136

کوتاه سخن آنکه در چشم جلال الدین محمد، متاع عقل جزوی در کوی حقیقت،از خاک راه کم‏ ارج‏تر است.

ای ببرده عقل هدیده تا اله‏ عقل آنجا کمتر است از خاک راه

م/4/569

علائم اختصاری

1-م/.../... مثنوی/شماره دفتر/شماره پیوست

2-د/.../... کلیات شمس تبریزی/شماره دفتر/ شماره بیت

3-فیه/... فیه ما فیه/شماره صفحه

(1)-جعفری،محمد تقی:عقل،عاقل،معقول،نهضت زنان‏ مسلمان،1359،ص 40

منابع

(1)-«عقل،عاقل،معقول»محمد تقی جعفری،نهضت زنان‏ مسلمان-1359

(2)-«مثنوی»مولانا جلال الدین محمد،تصحیح دکتر استعلامی،انتشارات زوار چاپ دوم-1369

(3)-«کلیات شمس»،مولانا جلال الدین محمد،بدیع الزمان‏ فروزان‏فر،انتشارات امیر کبیر،چاپ سوم-1363

(4)-«فیه ما فیه»مولانا جلال الدین محمد،بدیع الزمان فروزان‏ فر،انتشارات امیرکبیر،چاپ ششم-1369